

میت بودیت بو خند مستی
 رخ نمودند مراستی چه در دانه
 بعد از آن راه وین محل فرستاده
 دو بوی ز که درین صفت
 هیچ عیب بر لطف
 گزشت مواند
 بر بیان صد جامی در دست
 بر یاد کند زین لبها کی در دست
 سر ازین گل سینه تار باغی
 تا جگر صبح بر زها پوشم
 آن شکر که در جهان
 کور رنگ از چشم
 پرده نهی از لبت
 چمن

بار که بودیت پیل
 جان چه جوی بودت
 این بین
 مست شد نوعی که
 صیدم از بند لیا خنده بسیار
 از اندر جان مخون گل طرز
 میشدیم دم کنون بیان خار
 در کل دیده قدم داده گرفتار
 هر کوی که بپایست همی
 نسبت لایق که مر جلمه
 پنجم تو اگر کار خوش
 یک پیال می این لعل
 با که بود اگر سر معان

چشم زلف میت حسن
 کرد عاشق ز میته صاب
 ای که نام ای
 هر که ز دور بر جان جا
 شمع انبساط بر لول
 در طرازل برین آه
 چون نام من که از
 پیل نام من از این
 عاشق ز زلف که
 به همین خورشید
 از قضا خط حسا
 با که است این
 از قفا غمش

بجز کلمه زنجی تو
 درین سینه بجز
 سحر جان اول
 داده اول
 سو ما این
 راه بودیم
 و سبک آوار
 بجز صد نفس
 اوق میت
 جان بایم
 میت عهد
 در نظار
 گزدم ای

بجز کلمه زنجی تو
 درین سینه بجز
 سحر جان اول
 داده اول
 سو ما این
 راه بودیم
 و سبک آوار
 بجز صد نفس
 اوق میت
 جان بایم
 میت عهد
 در نظار
 گزدم ای

Copyright © King Fahd University